

زیدان

www.ketab.ir

نویسنده: ماشاءه
صفحه: ۱۰۰



سرشناسه : هرمل، فردریک
Hermel, Frederic

عنوان و نام پدیدآور : زیدان / فردریک هرمل، ترجمه‌ی ماشاله صفری.

یادداشت : عنوان اصلی: Zidane, [۲۰۱۹].

موضوع : زیدان، زین‌الدین، ۱۹۷۲ - م.

موضوع : Zidane, Zinedine

موضوع : فوتبالیست‌ها - فرانسه - سرگذشتنامه

Soccer players - France - Biography

شناسه افزوده : صفری، ماشاله، ۱۳۶۲ - مترجم

رده بندی کنگره : ۷/GV۹۴۲ / ۹/۱۴۰۳

رده بندی دیویی : ۳۳۴۰۹۲/۷۹۶

شماره کتابشناسی ملی : ۹۵۷۶۸۵۷

زیدان

Zidane



نشر گلگشت

فردریک هرمل، ماشاله صفری

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه‌ی رسمی است.

/با عرض شرمندگی قیمت‌ها را در سایت گلگشت بیابید/

/این کتاب با کاغذ حمایتی چاپ شده است/

/ویراستار/مهدی زارعی/

/صفحه‌آرایی/امیرعباس صفری/

/طرح جلد/امیرعباس صفری/

/نوبت چاپ/اول/۱۴۰۳/

/تیراژ/۱۰۰۰ جلد/

/شابک/۹۷۸-۶۲۲-۶۴۸۹-۷۰-۶/

تلفن : ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱}

۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸}

فکس : ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

خرید اینترنتی:

goalgasht.ir

- فهرست
- ۲/ زیبایی و استحکام
- ۱۳/ مقدمه: زمان مانند جادویی گذشت
- بخش اول: خانواده و پناهندگی
- ۲۳/ ۱- ورونیک، پایهی زندگی او
- ۳۷/ ۲- فرزندان
- ۴۹/ ۳- اسماعیل، مردی باکت و شلوار خاکستری
- ۵۹/ ۴- یزید، کودکی در ماریسی
- بخش دوم: هنرمند و جنگجو
- ۷۵/ ۵- فوتبالیستی افسونگر
- ۹۱/ ۶- ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴، میانه‌ی فصل
- ۱۰۵/ ۷- مردی غایب و منتظره
- ۱۱۹/ ۸- روی نیمکت موتوریست
- ۱۳۱/ ۹- پیراهن آبی
- بخش سوم: تنهایی و خشم
- ۱۴۷/ ۱۰- فقط به خاطر دست نیافتنی بودن
- ۱۵۷/ ۱۱- مربی بودن یعنی تنها بودن
- ۱۶۷/ ۱۲- مرد انفجاری
- بخش چهارم: مرد نهان، مرد آشکار
- ۱۸۱/ ۱۳- ستاره‌ی اقبالش
- ۱۸۹/ ۱۴- یک اثر هنری
- ۲۰۱/ ۱۵- پول فقط پول است
- ۲۱۱/ ۱۶- کاملاً فرانسوی
- ۲۱۹/ ۱۷- آینده یک الگو

زیبایی و استحکام: والتر ولترونی

www.ketab.ir

ازین الدین زیدان پیشینه‌ی خانوادگی خاص خودش را دارد. او پسر مهاجرانی است که برای یافتن شغل و آینده به فرانسه رفتند؛ دور از وطن، با چمدانهایی کهنه در دست. مانند ایتالیایی‌هایی که کشور جنگ‌زده و فقیر ما را ترک کردند و قدم در هرج و مرج جزیره‌ی الیس^۲ گذاشتند، مانند آفریقایی‌هایی که بچه‌هایشان را در آغوش کشیدند و از مدیترانه گذشتند.

«وقتی توی خونه هر کدوم یک تکه گوشت داشتیم جشن می‌گرفتیم.»
پدرش آجرکار بود و تنها آرزویش این که فرزندانش افرادی شایسته شوند. و در خانه‌ی زیدان‌ها این آرزو در سه کلمه خلاصه می‌شد: کار، جدیت، احترام.

۱- Walter Veltroni: نویسنده، فیلمساز و سیاستمدار ایتالیایی

۲- Ellis Island: جزیره‌ای در خلیج نیویورک، امریکا

ریشه‌های زیدان، ریشه‌هایی اصیل‌اند، ریشه‌هایی که می‌توان آنها را در طول دوران حرفه‌ای‌اش یافت. همیشه او را به عنوان یک بازیکن دوست داشتم. یک رهبر ذاتی بود، سرشار از زیبایی و استحکام، دو ویژگی که به ندرت در یک فرد دیده می‌شود، از نظر جسمی یک شماره ۱۰ قدرتمند بود و گام‌هایی به سبکی پُر داشت. بازی را در میانه‌ی میدان می‌چرخاند و شم گلزنی یک مهاجم را داشت. هوش سرشارش آشکار بود. در یک بازیکن فوتبال با چنان قدرتی همیشه می‌توانید مرز بین استعداد ناب و خرد، بین زیبایی و عقل را تشخیص دهید. در زندگینامه کارلو آنچلوتی می‌خوانیم: «بلافاصله فهمیدم که زیدان با دیگران متفاوت است. لمس توپ‌های او خاص بود و او را در حال انجام ترفندهای خارق‌العاده دیده بودم. فکر می‌کنم بهترین حرکاتش را در تمرینات انجام می‌داد، زمانی که مجبور نبود با سرسختی حریفان کنار بیاید. ژوزه آلتافینی بزرگ می‌گفت: «باید به او این‌طور بازی با توپ رفتار می‌کند انگار گره را روی نان تست می‌مالد و این چیزی است که هر روز صبح کشف دوباره می‌کنم». زیزو، پیش از آنکه سرسبزترین مراغه را به شما بگذارد سختی‌های زیادی کشید. او راهی را طی کرد که حداقل در فوتبال مسیری دشوار است. بدون اینکه خودش را گم کند، مشهور شد. داستان پرشور فردریک هرمل، روزنامه‌نگار، نویسنده و دوست زیدان، او را همان‌طور که هست ارائه می‌دهد. زیدان بسیار شبیه به چیزی است که پدرش می‌خواست؛ با شخصیتی پیچیده و مهم. به عنوان یک تماشاچی، همیشه این احساس را داشتم که زیدان یک قهرمان حزن‌انگیز است. حزن‌انگیز به این دلیل که سطحی نیست. به نظرم او مردی محبوب بود، نگاهی اندوهناک داشت و به ندرت لبخندی می‌زد که نشان آرامشی واقعی باشد. او به عنوان یک بازیکن، فوران خشمی باورنکردنی داشت. انگار بی‌قراری ناخوشایندی درونش زندگی می‌کرد و گهگاه از وجودش بیرون می‌زد. برخلاف قضاوت موجود در متن کتاب، در اینجا یک حرکت را یادآوری می‌کنم؛ حرکتی که به ماتراتزی مربوط می‌شود، حرکتی خشن‌تر از زشت‌ترین کلمات. کاری که بعید می‌دانم زیدان امروز انجامش دهد. کسانی که هرگز از

دوست داشتن زیدان و حضور باوقارش در دنیای فوتبال دست برنداشته‌اند، همیشه شیفته‌ی صراحتش بوده‌اند. حتی به عنوان مربی، او زمان‌بندی درستی داشت: چه زمانی ریسک کند، حداکثر مسئولیت را به عنوان یک تازه‌کار بپذیرد و چه زمانی، شاید در اوج فصل پیروزی‌ها، توقف کند. در این کتاب آمده است: «هرروز در تمرینات، او سه چیز را می‌طلبید و ارائه می‌دهد: کیفیت، شدت و لذت. سه گانه‌ی مفهومی که خودش را در زمین اینگونه می‌دیدیم، در این تضاد که لذت نوازش توپ نباید جای خود را به رقابت محض و صرفاً پیروزی به عنوان هدف بدهد.» زیدان یکبار گفت: «مربی بودن به معنای تنها بودن است.» تنها و در محاصره‌ی فشاری بی‌کران و همیشگی. برای مقاومت در برابر چنین چیزی باید غرور، اعتمادبنفس و خرد زیادی داشت. زیدان شماره‌ی ۱۰ بزرگی بود و به تمام افتخارات ممکن رسید. او مربی بزرگی است و تمام جام‌ها را بدست آورده است. اما او تکبر فاتحان را ندارد. او آموزه‌های اخلاقی پدرش را یاد می‌کند. مهاجری که ارزش‌های مهمی را به یادگار گذاشت تا در کنار «انسان خوبی بودن»، قهرمانی ملی، در تیم کشوری باشد که خانواده‌ی او را در آغوشش پذیرفت. قصه‌ی زیدان، داستانی باشکوه از این زمانه‌ی نابکار است.

استعداد، فقط اشتیاق به انجام کاری است.
ژاک برل

کاملاً آگاهم که ندگی ندام و توسط چیزی در آن بالا محافظت
می شوم.
زین الدین زیدان

www.ketab.ir

مقدمه: زمان مانند جادویی گذشت



www.ketab.ir

ماه جولای مانند همیشه بود و هوای مادرید بسیار گرم. در پارکینگ زمین تمرین قدیمی رئال، با هر قدم گردوخاک از زیر کفشهایم بلند می شد. بی حوصله بودم و معمولاً در این شرایط عادت داشتم با کشیدن حلقه هایی روی خاک با نوک کفش پای راستم زمان را بگذرانم. چند کلمه ای با همکاران اسپانیایی ام ردوبدل کردم و نگاهی به درختکن انداختم و امیدوار بودم که زودتر باز شود تا فردی که برای دیدنش آمده بودم از آن خارج شود. فردی که تنها دلیل انتظار پراسترسم بود.

در تابستان سال ۲۰۰۱، با بازگشت بازیکنان سفیدپوش، بازیکن تازه وارد توجه و هیجان بی سابقه ای را برانگیخته بود. چند روز قبل زین الدین زیدان با پرواز تورین به زمین نشست و با مشهورترین و بزرگترین تیم فوتبال سیاره ی

زمین قراردادی چهارساله امضا کرده بود. زیزوی تمام فرانسوی‌ها، که در ۱۲ جولای ۱۹۹۸ با زدن دو گل در فینال جام جهانی، فریاد شادی مرا به هوا بلند کرده بود، به تازگی در شهر من فرود آمده و به شکل شگفت‌انگیزی از همان لحظه تمام وجود مرا تحت تاثیر قرار داده بود. در عرض چند ساعت من از یک خبرنگار عمومی به یک روزنامه‌نگار ورزشی تبدیل شدم. دیگر درباره‌ی سیاست اسپانیا، تروریست‌های ETA، تحریم محصولات فرانسوی و فرزندان مخفی خولیو ایگلسیاس نمی‌نوشتیم، بلکه به طور روزانه به دنبال بت کشور مادری‌ام بودم.

با وجود ناتوانی وجودی من در انجام هر نوع ورزشی به شکلی آبرومند، همیشه عاشق فوتبال بوده‌ام. در نوجوانی کمی تنیس روی میز بازی می‌کردم، اما همیشه از فعالیت‌های مورد علاقه‌ی هم‌تیمی‌هایم که چسباندن توپ به تور بدون استفاده از دست‌ها بود خودداری می‌کردم. با گوش دادن به گزارش رادیویی مسابقات تیم محبوبم ریسینگ کلاب لانس^۱ به فوتبال علاقه‌مند شدم و در ۸ جولای ۱۹۸۲ تلخی آن را چشیدم. آن شب در صفحه‌ی سیاه و سفید تلویزیون خانه‌ی مان، شاهد بی‌رحمانه‌ترین و خورنده‌ترین شکست فرانسه بودم. آن شکست در ورزشگاه سانچز پیزخوان شهر سویل در مقابل جمهوری فدرال آلمان، حمله‌ی هارولد شوماخر به پاتریک باتیستون و پنالتی‌های از دست رفته‌ی دیدیه سیکس^۲ و ماکسیم بوسییس^۳. دوازده ساله بودم و ۱۶ سال بعد مانند بسیاری از فرانسوی‌ها، به لطف پسری از ماری با دو حرف اول نام خاصش بر این زخم غلبه می‌کردم. ZZ شرم را از بین برد و غرور و شادی را به کل ملت بازگرداند.

این شخصیت، که از قبل وارد تاریخ شده بود، کسی بود که خودم را برای ملاقاتش آماده می‌کردم، کسی که هرروز به دنبال شکارش بودم و تبدیل به موضوع نوشتنم می‌شد. و اگرچه حتی نمی‌توانم دو روپایی پشت هم بزنم، اما به خودم اطمینان دادم که نیازی نیست یک سرآشپز عالی باشید تا بفهمید

1-RC Lens

2-Didier Six

3-Maxime Bossis

سوپ زیادی شور است یا نه.

مانند عاشقی دست و پا چلفتی که سعی می‌کند به دختر رویاهایش نزدیک شود، جملاتم را با دقت نوشتن یک غزل، آماده می‌کردم. می‌خواستم ظاهری جدی و با اعتماد بنفوس داشته باشم.

باید ابتدا به نماد جمهوری فرانسه در قلمروی خودم، در مادرید خودم، خوش آمد می‌گفتم. وقتی ظاهر شد من عمیقاً در افکار خودم بودم. وقتش بود. اولین لحظه‌ی داستانی که هیچ چیزش مشخص نبود. نزدیک شدم و دستم را به سمتش دراز کردم، آن را گرفت و به آرامی فشرد.

«صبح بخیر زین‌الدین، من فردریک هرمل هستم، خبرنگار اکیپ مادرید و رادیو مونته کارلو. فکر می‌کنم از این به بعد یکدیگر را بیشتر خواهیم دید.»
«آره، من هم فکر می‌کنم فرصت‌های زیادی برای ملاقات و صحبت خواهیم داشت...»

با همان لبخند بدون تردیدش، با آگاهی از اهمیت رابطه‌ای حرفه‌ای که بوجود آمده بود، جواب داد. من به تازگی نقش روزنامه‌نگار معتبری را بر عهده گرفته بودم که گام به گام و با تکیه بر مهارت‌هایم و مشکلات و ناامیدی‌هایم را بازگو می‌کرد.

کلمات ژاک برتین کاملاً همه چیز را بیان می‌کنند: زمان مانند جادویی گذشت. و ۱۸ سال پس از اولین ملاقاتمان، هنوز اینجا هستیم. هر دویمان. موهایمان که همان زمان هم شکننده بودند، اکنون سرمان را رها کرده‌اند و چند چین و چروک در اطراف چشم‌ها ایجاد شده است. من دو کیلو اضافه کرده‌ام. اما او تکان نخورده است. او چهار فرزند دارد و من فقط برادرزاده‌ای در شمال. او همیشه در فوتبال است. من هم همین‌طور. هنوز هم دوستش دارم. باور دارم او هم دوستم دارد. ۱۸ سال به آن دست دادن نامطمئن در یک روز دل‌انگیز در پایتخت اسپانیا اضافه شده است.

رابطه‌ی ما بالغ شد، رشد کرد و حالا می‌توانیم هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم. این تولدی است که احساس می‌کنم مجبورم با چیزی که

بیشترین احترام را برایش قائلم و بهتر از هر چیزی می‌شناسمش آن را جشن بگیرم: کاغذ و جوهر. معمولا در طول این سالها، پیشنهاد کتاب یا مستندی دریافت کرده‌ام که قلقلکم داده‌اند. در سال ۲۰۰۶، بعد از «کله‌ی» معروف در فینال مقابل ایتالیا، انگلیسی‌ها سفارش نوشتن داستان آشغالی را دادند. اما من همیشه امتناع می‌کردم. از روی صداقت، از روی فروتنی و گاهی حتی از روی تنبلی. اما بعد، آرامش میانسالی، بلوغ خاطرات و خارش در دست راستم برای نوشتن بوجود آمد. در ۱۳ می ۲۰۱۸، هنگامی که پس از دو سال و نیم قهرمانی و ۹ جام، زیزوی سرمربی تصمیم گرفت رئال مادرید را ترک کند تا دنبال داستان دیگری برود، چیزی در وجودم تکان خورد. احساس می‌کردم آخرین سوالم به عنوان یک خبرنگار را از او پرسیده بودم و اطمینان داشتم دیگر او را در فرماندهی تیم مورد علاقه‌ام نخواهم دید. آیا زمان آن رسیده بود که حروف را برای نوشتن کلمات، کلمات را برای ساختن جملات، جملات را برای تشکیل فصل‌ها و فصل‌ها را برای نوشتن کتابی دیگر کنار هم قرار دهم؟ کتابی درباره‌ی زیدان، کتاب من درباره‌ی کسی که مدت‌ها همراهش بوده‌ام. این هیجان به میل، میل به تصور و تصور به اعتراف می‌شد.

«زیزو، می‌خواهم بدونی که قصد دارم بیوگرافیت رو بنویسم».

شب‌ی در نوامبر ۲۰۱۸، در تراس کافه‌ای در منطقه‌ی کانده د اوگاز مادرید، قهرمان کتابم را از قصدم آگاه کردم. اجازه‌ی او را نمی‌خواستم، فقط رضایتش را می‌خواستم که بلافاصله و بدون هیچ شرطی آن را به من داد.

او مطمئنا مشهورترین فرانسوی جهان است، اما چه کسی واقعا زیزو را می‌شناسد؟ مردی که بصیرت را پرورش می‌دهد، انسان بالغی که از خانواده‌اش نگهداری و حفاظت می‌کند، ستاره‌ای که در یک زندگی غیرعادی و سرنوشتی استثنایی، معمولی باقی مانده است. این داستان زندگی اوست که می‌خواهم آن را از طریق داستان کوچک ما از هجده سال برخورد روزانه بگویم، هجده سالی که به من این امکان را داد که عمق و شکوه او، قدرت و ضعف‌هایش، پیروزی‌ها و ترس‌هایش، علاقه‌هایش، هوس‌ها و وسواس‌هایش را درک کنم.

حافظه‌ی خود و عزیزانش را جستجو کردم، افرادی که در مرکز زندگی زیدان بودند و موافقت کردند با اطمینان و آزادی با من صحبت کنند. بعضی از آنها که هرگز از سایه بیرون نیامده و خاطرات خود را با هیچکس به اشتراک نگذاشته بودند به من کمک کردند تا داستان یک زندگی غیرمعمول را بازسازی کنم. از رابطه با والدینش، خانواده‌ی بزرگش، هم‌تیمی‌ها و دوستانش، از تمرینات و دوران حرفه‌ای خیره‌کننده‌اش تا سه قهرمانی باورنکردنی پیاپی در لیگ قهرمانان در راس رئال مادرید، جدایی ناگهانی و بازگشت دور از انتظارش، پیوند قوی با چهار فرزندش، داستان عاشقانه‌ی همسرش ورونیک، فتح اولین ستاره‌ی قهرمانی جهان و حرکت دیوانه‌وارش مقابل مارکو ماتراتزی. از خشونت و سخاوت بی‌اندازه‌اش، زندگی روزمره‌اش در پایتخت اسپانیا، عذاب‌های جدیدش در شغل مربیگری، رابطه‌اش با پول تا تنهایی خودخواسته‌اش. می‌خواستم با احترام، ظرافت و دقت تمام جنبه‌ها و قسمت‌های وجود افسانه‌ای او را بیان کنم. علاوه بر رویدادها و اتفاقات متعدد، هنوز جزئیات کوچک و بزرگی وجود دارند که منتشر نشده و ناشناخته هستند.

همچنین در مورد لحظات پیکان‌دار و پرتنش، روح لطیف و نزاع‌های خشن هم گفته‌ام. آنچه در این صفحات به شما ارائه می‌دهم، یک بیوگرافی امپرسیونیستی است، جایی که «من»، «او» و اتفاقات می‌کند، جایی که نیک‌خواهی از خودشیفتگی دور می‌شود و حقیقت شکل می‌گیرد. هیچ «گفته می‌شود»ی پیدا نمی‌کنید، فقط «او می‌گوید» و «آنها می‌گویند».

به عنوان ناظری مستقیم و ممتاز، پروتاگونیستی لحظه‌ای، شاهد اما نه یک پاپاراتزی، با قلم مویی ظریف پرتره‌ی یکی از بت‌های هموطنانم را نقاشی کرده‌ام که دوستان اسپانیاییم مایل به طبیعی‌سازی او هستند. زندگی می‌خواست که در آن روز پربرکت جولای ۲۰۰۱ مسیر ما به یکدیگر برسد. و من آن را با تمام پیامدهای جسمی و روحی قدرتمند و خشن و در عین حال مسحور کننده پذیرفتم.

مونت‌ی درباره‌ی داستان سابق‌اش با اتین دو لا بویتی می‌نویسد «چون آنکه

او بود، من بودم». داستان ما، داستان قهرمان یک رمان و ستون نویس روزنامه است و کلماتی که در میکروفون تف می‌کند. این مرد شایسته‌ی این است که جهان بداند چه در قلب و مغزش دارد. اگر در اعماق وجودم به طور قطع متقاعد نشده بودم که این بازیکن، این نماد و این الگو فردی شایسته است، هرگز این ماه‌ها از عمرم را برای نگارش این کتاب فدا نمی‌کردم. اجازه می‌دهم قضاوت کنید. با این بیوگرافی فقط می‌خواهم سرنوشت زین‌الدین یزید زیدان، پسر اسماعیل و مالیکا، متولد مارس، جمهوری فرانسه در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲ را تعریف کنم.

www.ketab.ir